

دوشنبه ۵ شهریور ماه ۱۳۵۲

امروز صبح مبعث رفتن منزل خواهرم که از من بزرگتر است تبریک بگویم. از جلوی اتاق مرحومه مادرم گذشتم، خیلی خیلی منقلب شدم. تا چند ساعتی در سلام حال بسیار بد بود. مردم خیال می کردند مورد بی مرحمتی اعلیحضرت همایونی واقع شده‌ام.....

پنجشنبه ۵ مهرماه ۱۳۵۲

..... فرمودند دیگر چه کاری داریم؟ عرض کردم گوشت و خواربار خیلی گران شده است. قیمت گوشت ران از ۱۲ تومان کیلویی به ۱۶ تومان معامله می شود، آن هم ظرف دو روز، گوشت مخلوط از ۱۰ تومان به ۱۴ تومان. آن هم وسیله گوشت فروشی های وزارت کشاورزی! شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند وقتی گوشت نیست، چه باید کرد؟ عرض کردم چرا نباید باشد؟ من ناچارم از لحاظ وظیفه غلامی و خدمتگذاری به عرض برسانم که مردم فوق العاده ناراحت هستند. آن هم سرزمستان و سر ماه رمضان، همه چیز غفلتاً گران شده. درست است که یک قسمت تحت تاثیر دنیا است، ولی غلام فکر می کنم مسئولین امر هم خیلی غفلت کرده و می کنند. و مخصوصاً این تشکیلات اصناف مشغول سوء استفاده های کلان است. فرمودند ابدأ چنین چیزی نیست شما خارج گود هستید، نمی دانید چه می گذرد. عرض کردم، البته همین طور است، ولی مطلب این است که به هر صورت عدم رضایت مردم زیاد است و غلام این امر را خطرناک می بیند. شاهنشاه خود دانید. دیگر چیزی فرمودند.....

شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۵۲

..... فرمودند، بسیار خوب، پس سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو که من دائماً به شما می گفتم که باید راه حلی بین اعراب و اسرائیل پیدا کنید، نتوانستید یا نخواستید. به هر صورت حالا کار بالا گرفته و شما و همه آلوده خواهند شد. همین الان عربستان سعودی از من هواپیمای حمل و نقل خواسته است، البته برای داخله خودش، که خدمه ایرانی هم داشته باشد. من به دو دلیل قبول کردم: یکی اینکه با عربستان سعودی می خواهیم دوست بمانیم و مدت هاست در پی فرصتی هستیم که تقاضایی بکنند. حالا که چنین تقاضایی کرده، نمی توانم رد بکنم. ثانیاً یک کشور مسلمان است و کوچکترین چیزی است که خواسته است. اگر چیز دیگر هم بخواهند ممکن است بدهم.....

یک شنبه ۶ آبان ماه ۱۳۵۲

یکشنبه عید فطر سلام خاص بود. هیئت دولت و هیئت ریسه مجلسین شرفیاب شدند. رییس مجلس شورای ملی در تبریک خود طرفداری از برادران مسلمان در جنگ کرد. شاهنشاه برآشفتند. در گوش او فرمودند، این برادران بزرگترین دشمنان شما هستند، خودتان نمی دانید. بعد که به اتاق خصوصی رفتیم، به من فرمودند، این مسلمان بازی را هم نمی دانم که مُد کرده است. فرمودند، من خودم مسلمانم، ولی این عرب بازی خطرناک است، چنان که می دانی من مسلمان فناتیک هم هستم، ولی این چه کار به عرب بازی دارد؟.....

چهارشنبه ۱۶ آبان ماه ۱۳۵۲

..... عرض کردم، سفیر عربستان سعودی استدعا دارد ولیعهد آنجا برای شکار هوبره بیاید. فرمودند، ولیعهد را دعوت کنید، احترام هم بکنید، ولی شکار هوبره باید تحت ضابطه قوانین شکار ما انجام بشود. آن قتل عام سابق را دیگر اجازه نمی دهیم.....

جمعه ۱۸ آبان ماه ۱۳۵۲

..... بعد شاهنشاه و کیسینجر تشریف آوردند. سرناهار رفتیم. صحبت ها مختلف بود،... کیسینجر به هیچ وجه آن آدم قبلی نبود. خیلی موقر تر شده بود و به نظر من متکبر تر.... در مورد وضع مذاکره با روس ها صحبت می کرد که چقدر با حقه بازی انعطاف پذیر هستند. می گفت مثلاً در مورد ویتنام که صحبت می کردیم، سه ساعت تمام مشت به میز می کوبیدند و یک دفعه می گفتند که مثلاً شام یا ناهار حاضر است. سر شام یا ناهار مردم دیگری بودند. اگر نیکسون خونسرد یا مقاوم نبود، ممکن است یا پاره کند، یا تسلیم شود، ولی هیچکدام را نکرد. بعد ما فهمیدیم که این سخت گیری ها برای ضبط صوت و صورت جلسه است که بعد به ویتنامی ها نشان بدهند که چقدر طرفدار آن ها بوده اند. ولی خودشان چیز دیگر می خواستند.....

چهارشنبه ۲۳ آبان ماه ۱۳۵۲

صبح از شیراز عازم بافق شدیم. در این جا تشکیلات مهم برای استخراج سنگ آهن است و به نتایج بسیار درخشان رسیده اند، هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت.... یاد می آید تقریباً نه سال پیش در رکاب شاهنشاه به مسکو می رفتیم. روی کوه های قفقاز، با سفیر شوروی در تهران که در رکاب بود، صحبت همین کارخانه ذوب آهن را می کردم. من آن وقت پس از نخست وزیر بیکار و فقط رییس

دانشگاه پهلوی بودم. او به من می گفت این پروژه عالی است که شما به ما گاز بدهید و ما به شما کارخانه ذوب آهن، ولی آمریکایی ها و اروپایی ها نخواهند گذاشت. من گفتم آن دوره گذشت که نمی گذاشتند، خواهی دید. انجام می شود. سفیر خندید. امروز به یاد آن روز افتادم که این تشکیلات بوجود آمده است و تا ده سال دیگر چه از طریق کوره بلند و چه از طریق احیای مستقیم، ما پانزده میلیون تن فولاد خواهیم داشت.....

سه شنبه ۲۹ آبان ماه ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. درخصوص عامری، عرض کردم که می خواهد به تبریز برود برای انتخابات (!) کرسی خالی سنا، برود یا نرود؟ فرمودند، البته برود، ما که به او کاری نداریم. آقایان که این همه سیاستمدار هستند که می گویند حالا که پول نقد گیرمان آمده است باید تحصیلات دانشگاهی مجانی باشد و معالجات مجانی باشد، دیگر خود می دانند. میخواهد برود، می خواهد نرود. هرچه اصرار کردم فایده نبخشید. هیچ نتوانستم شاهنشاه را نرم کنم. فرمودند، آخریا باید مثل کشور شوروی بود که تحصیلات مجانی است، ولی اگر کسی خواست تکان بخورد پدرش را درآورد، یا اگر کسی بی استعداد بود، به دانشگاه راه نداد. ولی در کشور ما فلان بچه تاجر که احياناً ممکن است علاوه بر بی استعدادی، خبیث و شلوغ کننده هم باشد و ما او را به دانشگاه راه می دهیم، چرا باید پول ندهد که هیچ، جای دیگران را بگیرد؟ لاقبل ۹۰ درصد آنها که پول می دهند به خاطر همین پول هم که شده، قدری رعایت مقررات را می کنند..... فرمایشات شاهنشاه صد درصد صحیح است ولی مطلب دیگر این است که اگر رییس حزب مخالف هم نتواند هیچ جور وعده و وعید بدهد، مخالفت هم نکند، پس چه بگوید؟ می گویم مخالفت سازنده، چه جور، که به جای دیگر برنخورد؟ البته باید درچارچوب سیاست کلی کشور احزاب با هم زد و خورد بکنند. اما اگر بر فرض یک حرفی هم زیادی زد که نمی شود پدرش را درآورد. به این ترتیب دیگر چیزی نمی ماند، یعنی حزبی نمی ماند و مردم دیگر جرات جمع شدن اطراف کسی نمی کنند. رییس حزب مخالف، کسی را به نعمت نمی تواند برساند، به مقام هم که نمی تواند برساند، حرف هم که نباید بزند، مخالف هم که نمی تواند بکند. چرا باید تقلید بی موضوع در بیاوریم؟ احتیاج به این کارها نیست.....

عرض کردم ملک حسین برای خودش و نخست وزیر و وزیر دربار و رییس ستاد ۲۵ کیلو خاویار و ۲۵ کیلو تخمه خواسته است. فرمودند، هدیه کنید، ولی وای به این اشتها!...

چهارشنبه ۳۰ آبان ماه ۱۳۵۲

صبح با آن که تعطیل است و امروز رحلت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد، باز شرفیاب شدم و کار کردیم. صبح، بدبخت عامری دبیرکل حزب مردم را پذیرفته بودم. عرض کردم، حالا تکلیف این بیچاره

چیست؟ فرمودند، نمی دانم هرغلطی می خواهد بکند. عرض کردم اگر نظر مبارک آن است که به کلی این حزب از بین برود، مطلب دیگری است. وگرنه این طور که نمی شود. بالاخره آنقدر اصرار کردم که تکلیفی برای او روشن شد. یعنی برود در آذربایجان بگوید، من گه خوردم، درگراگان اشتباه کرده بودم. گرچه مساوی با از بین رفتن است ولی لااقل تکلیفش روشن می شود.

عرض کردم دیروز سفیر عربستان سعودی برای شکار ولیعهد سعودی که من گفته بودم می تواند بیاید و از امتیاز والا حضرت های ایران برخوردار باشد، خیلی عجز و لابه داشت که حالا تو می گویی نمی تواند هوبره شکار کند، آبروی من می رود و دچار محظور شدید شده ام. به او گفتم این امتیاز را خود والا حضرت های ایران هم ندارند. ما شکار هوبره را برای سه سال قدغن کرده ایم و اجازه نمی دهیم. به شاهنشاه عرض کردم، حالا اجازه بفرمایید چند عددی فقط با باز شکار کند که آبروی غلام هم کم و بیش می رود، چون روزاولی که به او گفتم، خودم هم نمی دانستم که این شکار به کلی قدغن است. فرمودند می خواستی بدانی، حالا بگو من اشتباه کرده ام. باری دیگر راهی نمانده است.....

شنبه سوم آذرماه ۱۳۵۲

بعد از ظهر سفیر چین کمونیست را پذیرفتم. تشکر چوئن لای را از اقدامات ایران که باعث قبولی چین کمونیست در فدراسیون بازی های المپیک شده است آورده بود. به او گفتم این ابتدای همکاری ماست.....

سه شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۵۲

بقیه کارهای جاری بود. از جمله این که پسر آیت الله میلانی (که در مشهد است) و عازم حج بود، در عراق گرفتار شده چون در جیبش تریاک جسته اند و حالا ما باید اقدام کنیم آزاد شود. فرمودند، قطعاً این کار را بکنید، ولی در نظر داشته باشید که پرونده کار را محکم بکنید. چون این آخوندها دائماً زیر منتهی که باید داشته باشند، می زنند و مطلب را فراموش می کنند. بعد هم فرمودند که تعجب است یک آیت الله زاده خوب هم پیدا نشود، مگر پسر خوانساری. عرض کردم پسر بزرگ میلانی هم بد نیست. فرمودند، به هر حال اینها هم که مرد خدا، مثل پدرانشان، نیستند، مرد سیاست هستند که دیگر حالا بازاری برای آنها نیست.....

یکشنبه ۱۸ آذرماه ۱۳۵۲

تلگراف مجددی از خود پرنس فهد عربستان سعودی رسیده بود که باز استدعای شکار هوبره کرده بود. فرمودند، با امضای من جواب بنویس که بابا جان من این قانون است و قانون برای خود من هم غیر قابل تخلف است. چه طور من می توانم بگویم مرغی که قانوناً شکار آن قدغن است، شما شکار بکنید؟ بعد فرمودند، ببین کار دنیا حالا به دست چه کسانی افتاده، که پشت آمریکا و ژاپن و اروپا از ترس آنها می لرزد!.....

دوشنبه ۱۹ آذرماه ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... شاهنشاه فرمودند، در این دانشگاه ها چه خبر است؟ خیلی باید اقدامات شدید کرد. روس ها جداً وارد عمل شده اند. به تمام روسای دانشگاه ها ابلاغ کن که مسامحه و سهل انگاری را نخواهیم بخشید. بعد هم گفته ام که چک لیست برای درجه فعالیت استادان تهیه شود که مثل نظامی ها نمره بگیرند. به باهری بگو به وزارت علوم برو و با سرلشگر فیروزمند ترتیب کار را بدهد. عرض کردم، اطاعت می شود، ولی باز هم باید عرض کنم که با دانشجویان اصلاً گفت و شنودی برقرار نیست. شاید هم با تمام مردم این طور باشد! فرمودند، چه طور؟ عرض کردم، ملاحظه می فرمایید برای انتخاب مرحوم سید امامی، سناتور انتخابی تبریز، پارسال حزب ایران نوین ۲۱۴ هزار رای به صندوق ها ریخت. امسال برای انتخاب جانشین او که امر فرمودید انتخابات آزاد باشد و کارت ها شناسایی شود، این حزب بیش از ۳۴ هزار کارت نتوانسته است بگیرد و حزب مردم فقط با سر و صدا در حدود ۲۰۰۰۰ رای داشته است. اولاً عظمت تقلب را ملاحظه بفرمایید و ثانیاً عصبانیت مردم را.... پس بلاشک مردم از وضع موجود راضی نیستند و برعکس ما با دروغ های ساختگی رضایت آنها را به صور مختلف می خواهیم نشان بدهیم. مثلاً سال گذشته ۲۱۴ هزار رای! از کجا؟ برای چه؟ این تقلبات برای چه؟ چه فایده دارد؟ فرمودند صحیح است. خدا به شاه عمر بدهد که اجازه حرف زدن به انسان می دهد....

خاطرات امیراسداله علم (وزیر دربار محمدرضا شاه) جلد سه - ویرایش علینقی عالیخانی